

بچه‌ها

قصه‌های باپدر و مادر / ۱

چگونه پدر و مادر خود را
تربیت کنیم؟

قصه‌های با پدر و مادر / ۱



چگونه پدر و مادر خود را تربیت کنیم؟

پیت جانسون

تصویرگر: نایجل بینز

مترجم: رضی هیرمندی

HOW TO TRAIN YOUR PARENTS

Copyright © Pete Johnson, 2003

Artwork © Nigel Baines

Published by arrangement with Random House

Children's Publishers UK, a division of The Random House Group Limited.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن (pete johnson) خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.



عنوان و نام پدیدآور: چگونه پدر و مادر خود را تربیت کنیم؟/ پیت جانسون؛ مترجم رضی هیرمندی.

مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۴۴ص: مصور.

شابک: دوره: ۱-۸۰۲۵-۸۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۷۹-۵؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۷۹-۵

فروست: قصه‌های بایدرومادر؛ ۱.

یادداشت: عنوان اصلی: How to train your parents، ۲۰۰۳.

موضوع: والدین و کودک -- داستان‌های کودکان و نوجوانان

موضوع: Parent and child -- Juvenile fiction

موضوع: کوتاهی در انجام کار -- داستان‌های کودکان و نوجوانان

موضوع: Underachievement -- Juvenile fiction

موضوع: رفتار -- تغییر و تعدیل -- داستان‌های کودکان و نوجوانان

موضوع: Behavior modification -- Juvenile fiction

موضوع: داستان‌های کودکان

موضوع: Children's stories

موضوع: داستان‌های طنزآمیز

موضوع: Humorous stories

موضوع: داستان‌های یادداشت‌گونه

موضوع: Diary fiction

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

رده‌بندی کنگره: PZ۷/ج۲چ۸ ۱۳۹۵

سرشناسه: جانسون، پیت

Johnson, Pete

شناسه افزوده: هیرمندی، رضی، ۱۳۲۶ - مترجم

وضعیت فهرست‌نویسی: فاها

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۲۷۵۳۵۷

چگونه پدر و مادر خود را تربیت کنیم؟

○ قصه‌های بایدرومادر / ۱

نویسنده: پیت جانسون

تصویرگر: نایجل بینز

مترجم: رضی هیرمندی

ویراستار: بهرنگ رجبی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: مریم عبدی

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ پنجم: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۱-۸۰۲۵-۸۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۷۹-۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۷۹-۵

هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، بلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ www.hoopa.ir .info@hoopa.ir

- همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
- استفاده‌ی بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.



ورود به مدرسه‌ی سوئوتسویل

دوشنبه، ۷ ژانویه

به گمانم جای عجیب و غریبی آمده‌ام.

امروز اولین روزی بود که به مدرسه‌ی جدید می‌رفتم. اول کاری خوردم به پست پیر زهوار در رفته‌ای که می‌گفت مدیر مدرسه است. این بابا قدش یک متری هشتاد سانت است و ابروهای پاچه‌بُزی دارد. یک‌ریز هم این‌ور و آن‌ور تف می‌پراند. دور که شد، صورتم را خشک کردم. خیس خالی شده بود.

یارو چهار بار گفت چقدر بخت یارم بوده که به مدرسه‌ی او آمده‌ام. یک‌بند هم اسمم را عوضی می‌گفت. اسم من لویی

چقدر حواسم هست!) اگر چه دخترها بیشترشان عصبی‌ام می‌کنند، باز جای خالی‌شان را توی کلاس حس می‌کنم. دیگر اینکه توی کلاس همه‌اش بیست‌تا دانش‌آموز بودند که کافی نیست دیگر. (در مدرسه‌ی قبلی، واقعاً توی کلاس‌مان دوبرابر این تعداد، دانش‌آموز داشتیم.)

اولین درس‌م انگلیسی بود. معلم داشت پروژه‌های کاری ترم قبل را به بچه‌ها برمی‌گرداند و این وسط دلشوره‌ی بچه‌ها حد و حساب نداشت.

آدم خیال می‌کرد همگی منتظر نتیجه‌ی بلیت شانسانشان هستند. بعد سر زنگ تفریح، صدای درینگ‌درینگ تلفن همراه تئو بلند شد. حالا کی بوده باشد خوب است؟ بابایش! تلفن زده بود ببیند نمره‌ی پروژه‌ی درسی تئو چند شده. تئو راست‌راستی بهترین نمره‌ی کلاس را گرفته بود: الف^۱.

تئو با غرور گفت: «وقتی بابام این نمره رو ببینه، از خوشحالی لبخند رو لباش می‌شیننه.»

است و او لوئیس صدایم می‌زد، ولی من به روی خودم نیاوردم. بفهمی نفهمی از آن ابروهایش ترسیده بودم. بعدش با ناظم مدرسه، آقای وُرمولد، روبه‌رو شدم که قیافه‌اش عینو یک روباه پشمالو بود. آقای وُرمولد گفت امیدوار است من مایه‌ی افتخار مدرسه‌اش بشوم، اما قیافه‌اش داد می‌زد به حرف خودش شک دارد. بعد برداشت برد به کلاس معرفی‌ام کرد. همگی از دم به این پسر بچه‌ی مسخره با کله‌ی مخروطی و موهای بور و تیغ تیغی زل زدند. اعصابم داشت خط‌خطی می‌شد. وقتی هم عصبی می‌شوم شروع می‌کنم با لهجه‌ی استرالیایی حرف زدن. این بود که رو به بچه‌ها گفتم: «روزبه‌خیر، اُپوسوم‌ها!» ساکت و بی‌حرکت بر و بر نگاهم کردند. رفتم بغل دست این پسر، تئو، نشستم. قبلاً، روز اسباب‌کشی‌مان به این محل، سرسری دیده بودمش. بالای خیابان ما توی یک خانه‌ی کت‌و‌گنده زندگی می‌کنند.

از من پرسید راست‌راستی استرالیایی هستم. در جوابش گفتم: «صبح‌ها، فقط.» یک‌جو لبخند به صورتش ندیدم. چشم‌گرداندم توی کلاس و درجا دیدم توی کلاس خبری از دختر نیست (ببین

۱. نمره‌گذاری مدرسه‌های انگلیس بر اساس A, B, C, D, E و F است. م.

۱. کسی با من صلاح و مشورت نکرد. نوامبر گذشته عتیقه‌هایم به من فقط اطلاع دادند داریم می‌رویم به محلی نزدیک‌تر به لندن، چون بابا از قضا کار تازه‌ای به تورش خورده. بابا خودش خبر را این‌طور اعلام کرد: «تو زندگی از این شانس‌ها فقط یه بار نصیب آدم می‌شه.» و برای مزه اضافه کرد: «اون هم برای من که سن‌وسالی ازم گذشته.» همین و بس. لاقل نکرد از من بپرسد دوست دارم به جایی صدها مایل دورتر اسباب‌کشی کنیم یا نه.
۲. من تمام عمرم (یعنی دوازده‌سال تمام) در خانه‌ی قدیمی‌مان زندگی کرده بودم و اصلاً دوست نداشتم آنجا را ترک کنم.
۳. اصلاً دوست نداشتم از دوستان قدیمی‌ام جدا شوم.
۴. در مدرسه‌ی جدید، هر یک روز به اندازه‌ی سه قرن طول می‌کشید.
۵. اینجا خندیدن قدغن است.
۶. فقط به این خاطر توی این مدرسه هستم که مدیر جدید

ولی اگر بابای من زنگ می‌زد، لبخندش زیاد طول نمی‌کشید. جدی می‌گویم. مدرسه که تمام شد، تئو باید مثل فشنگ می‌رفت سر وقت کلاس‌گر. بقیه‌ی بچه‌ها هم، تقریباً همه‌شان، به یکی از این جور کلاس‌های وحشتناک می‌روند. نکند من در کره‌ی سوئوتس ویل پیاده شده‌ام، دفترچه خاطرات عزیزم!

سه شنبه، ۸ ژانویه

خوبی‌های آمدن به اینجا:

۱. اتاقم مثل اتاق قبلی بوی مسخره‌ی پنیر نمی‌دهد. علتش این است که اینجا مجبور نیستم با این وروجک ونگ‌ونگو یعنی ایوت هم‌اتاق باشم.
۲. همین که گفتم بدی‌های آمدن به اینجا:

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند. چرا که:
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود.
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر